

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۷ اگست ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۱۲۰

## مُقَطَّعات

- ۲۱ -

ای که بقراط<sup>۱</sup> فلک را، به گه عرض کمال  
دم جانبخش تو، خاصیت آن اکسیر است  
دو سه روزی ست، که روزی دو و سه مخلص را  
چون جماعی که نعوظش<sup>۲</sup> نبود خوف دماغ  
می کند عزم دماغ از پی دفع دشمن  
چون مرض، رخس<sup>۳</sup> به میدان بدن می راند  
هر خدنگی، که طبیعت سوی او می فگند  
گوش از دبدبه<sup>۴</sup> فضل تو، کر می گردد  
کش مس از همدمی<sup>۵</sup> یکدمه، زر می گردد  
عطسه می آمد و نآمده، بر می گردد  
بعد از آن عطسه نآمده، تر می گردد  
لیکن از سستی او، کار بدتر می گردد  
فرس<sup>۶</sup> تند و قوی، گُند چو خر می گردد  
پیش آن ماده، فی الحال سپر می گردد

<sup>۱</sup> "بقراط": کلمه عربی و معرب کلمه "هیپوکراتس" Hippokrates یونانی ست، که ریاضیدان مشهور یونان عهد عتیق بوده است.

<sup>۲</sup> "یکدمه": منسوب به "یک دم" و در معنی "یکباره" و "در یک لحظه بسیار کوتاه"

<sup>۳</sup> "نعوظ": (به وزن "جنون" و "کنون") کلمه عربی و در معنای "خاستن آله تناسلی مرد"

<sup>۴</sup> "رخس": (به فتح اول و بر وزن "بخش") کلمه دری و در معنای "اسپ"

<sup>۵</sup> "فرس": (بر وزن "هوس" و "جرس") کلمه عربی و در معنای "اسپ"

روح نفسانی ازان معرکه، از ملک دماغ      هر زمان، عازم اقلیم دگر می گردد  
تن من با شب صحبت، افق سبعین<sup>۶</sup> است      که شفق ناشده مستور، سحر می گردد  
هر غذائی، که ازان نفع، توقع دارم      خوردنش، موجب صدگونه ضرر می گردد  
راه تدبیر به من باز نما، کز سیلاب      آخر این کهنه سرا، زیر و زبر می گردد

قصر عمر تو ز سیلابِ بلا، باد<sup>۷</sup> مصون!!!  
تا درین کاخ زرانود<sup>۸</sup>، قمر می گردد

---

<sup>۶</sup> "سبعین": کلمه عربی و به معنای "هفتاد"  
<sup>۷</sup> "مصون": (با تشدید واو و بر وزن "مفعول") کلمه عربی و در معنای "محفوظ" و "صیانت شده". این لغت را در تداول دری افغانستان به شکل "مصنون" می نویسند، که غلط محض است!!!  
<sup>۸</sup> "زراندود"؛ یعنی "زرنگار" و "طلاکاری شده" و "کاخ زرانود" کنایه از "ممدوح" است